

۶ جدی ۱۳۵۸ و نقش آن در تحولات افغانستان

قربانعلی صابری^۱

چکیده

کمتر کشوری را می توان یافت که تاریخ آن مانند افغانستان به عنوان یک کشور کوچک، با جریان یک رشته تحولات تاریخی جهان گره خورده باشد. یکی از تحولات تاریخی افغانستان مربوط به اشغال شوروی سابق در اواخر قرن بیستم بود که در ۶ جدی ۱۳۵۸ یک کشور مستقل اسلامی را مورد تهاجم نظامی قرار داد. هرچند شوروی برای حفظ رژیم های کمونیستی در افغانستان و درگیری نخبگان کمونیست وارد این کشور گردید اما عملاً افغانستان مرکز تقابل جنگ سرد بین دو ابر قدرت آمریکا و شوروی قرار گرفت که پیامد آن تا کنون اثرهای مخربی را در جای گذاشته است. دو واژه ای کاربردی «جهاد» و «ضد سرمایه داری» که مجاهدین و دولت مجری آن بودند مهم ترین ابزاری بود که این جنگ نیابتی را توجیه می کردند. مقاله سعی نموده با توجه به تحولات داخلی افغانستان که زمینه ای اشغال را فراهم نموده بررسی و به پیامد آن که وضع مصیبت بار کنونی را به وجود آورده پاسخ داده است.

واژگان کلیدی

افغانستان، کودتا، ۶ جدی، شوروی، اشغال.

^۱. دکترای تاریخ معاصر جهان اسلام.

مقدمه

افغانستان به دلیل موقعیت حساس جغرافیایی و اهمیت ژئوپلیتیکی، (نقطه اتصال و راه عبوری) از سپیده عمر تاریخی خویش تا کنون همواره هدف امواج گوناگون ژئوپلیتیکی قرار گرفته و هجوم قدرت‌های مهاجم، در شمال و جنوب، شرق و غرب رقابت آن‌ها را به خود دیده است و نیز ایستادگی و مقاومت اعجاب‌برانگیز در برابر آن‌ها را تجربه کرده و در حافظه‌ای تاریخی سپرده است.

این کشور در زمان معاصر بر دو روند عمده تاریخی یعنی رقابت دو امپراتوری بزرگ سده نوزدهم میلادی و پایان جنگ سرد اثر چشم‌گیری داشته است. در سده نوزدهم میلادی تنها مرز حائل بود برای جدا کردن منطقه نفوذ و منافع دو امپراتوری بزرگ بریتانیا و روسیه و در سده بیستم منبع نگرانی و مشاجره میان دو ابرقدرت جدید یعنی شوروی و آمریکا که برای تقویت و گسترش نفوذ خود در آسیای میانه و جنوب آسیا تلاش می‌کردند. علیرغم این موقعیت، منابع غنی و سرشار این کشور نیز، به قدرت‌های توسعه‌طلب و سوسه‌برانگیز بوده و این جبر تاریخی بر این سرزمین و مردم آن تحمیل شده است.

بنابراین اهمیت افغانستان تا حدود زیادی از موقعیت جغرافیایی آن منشأ می‌گیرد و برای این موقعیت خود بهای بزرگی پرداخته است که بعداً غلبه بر آن کاری آسانی نبوده است. گرچه در نبرد برای کنترل افغانستان و یا گذشتن از آن برای دسترسی به هدف دیگر، دو امپراتوری بزرگ وقت، یعنی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی، تلخ‌ترین شکست‌ها را در این کشور تجربه کردند، اما افغان‌ها علیرغم پیروزی در میدان جنگ، قادر نبوده‌اند تا پیروزی‌هایشان را به آخر برسانند.

«در میانه دهه ۱۹۵۰، افغانستان از اولین کشورهای جهان سوم بود که به دنبال سیاست جدید اتحاد شوروی، مورد توجه آن کشور قرار گرفت. بعضی از ناظران سیاسی معتقدند افغانستان بیشتر به خاطر موقعیت جغرافیایی مناسب، یعنی هم‌مرزی با شوروی (آسیای مرکزی)، در واقع برای آزمایش این سیاست جدید انتخاب شده بود» (یوانز، ۱۷۰). در اواخر قرن بیستم بار دیگر این تجربه تاریخی که معطوف به تجاوز نظامی شوروی به افغانستان و اشغال این کشور گردید به آزمایش گذاشته شد، شوروی سابق در نظام بین‌الملل دوقطبی به‌عنوان یک ابرقدرت محسوب می‌شد و از سطح بالائی از قدرت برخوردار بود.

آنچه در پیش رو دارید بررسی آخرین حرکت‌های تهاجم مهاجمی فرتوت است که امپراتوری

وسیعش فرو پاشیده، قیام مردم در مستعمرات آن به پیروزی رسیده دولت‌های دست‌نشانده آن یکی از پس از دیگری سرنگون شده و دیواری که بر افراشته بود، به گونه‌ای دیوار برلین فرو ریخته است. پیامد این فروپاشی را می‌توان در سال‌های دهه آخر هفتاد میلادی و اشغال نظامی شوروی مشاهده نمود.

این تحقیق یکی از تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان را در اواخر قرن بیستم که از آن می‌توان به تحولات مهم تاریخی ۶ جدی ۱۳۵۸ - ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ نام برد، در بحث گذاشته است.

از حیث ضرورت؛ علیرغم دریافت فهم همه‌جانبه تجاوز شوروی به افغانستان می‌تواند متغیرها و عوامل اشغال را نشان دهد و از طرفی می‌تواند مؤلفه‌های هویتی جامعه افغانستان را که بیش از چهار دهه در بحران به سر می‌برد مورد تأکید قرار دهد.

روش تحقیق، در این پژوهش توصیفی و تحلیلی بوده که از منابع موجود و قابل‌دسترس در ارتباط با موضوع مورد استفاده قرار گرفته است.

از حیث قلمرو؛ مربوط به کشور افغانستان و فاصله زمانی ۱۹۸۹ - ۱۹۷۹ م (۱۳۶۸ - ۱۳۵۸) را شامل می‌شود و از نظر موضوعی مربوط به تحولات مهم تاریخی ۶ جدی ۱۳۵۸ - ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ می‌باشد.

۱- رژیم‌های غیر دموکراتیک

بر اساس تعریف دموکراسی «اگر مشروعیت را به معنای پذیرش اختیاری جامعه سیاسی و ساختار قدرت از سوی شهروندان بدانیم» (لی‌جی، ۱۳۰) رژیم‌های غیر دموکراتیک در افغانستان شامل این تعریف نمی‌شود.

این کشور در فرایند تاریخی خودش، با زعامت قوم پشتون که نظام سلطنتی را شکل می‌داد ۸۵ عمر خودش را سپری نمود، فقه حنفی نیز به‌عنوان مفسر اسلام حکومت پادشاهان را توجیه می‌کردند. نظام سلطنتی با کودتای داوود خان فرو ریخت و نظام جمهوری از ویرانه‌های آن سر برآورد، هرچند که این جمهوری در وجود یکی از اعضای خانواده‌ای سلطنتی بر پا گشت و به‌گونه‌ای ناقص وضعیت گذشته را از نوع تداوم که جنبه ناسیونالیستی قومی در آن مشهود بود بهره‌مند ساخت.

دین اسلام که اساس و بنیاد اخلاقی و حقوقی جامعه را تشکیل می‌داد در نظام ناسیونالیستی

داوود خان آسیب‌پذیر شد که در عمل به اصول اسلامی چندان وفادار نبود. آنچه از مشروعیت گذشته برجا ماند و تقویت گشت زعامت پشتون بر کشور بود که به‌تنهایی از وجهه مطلوب برخوردار نبود و می‌توانست، چنان‌که در عمل نیز مشهود بود، هواخواهان دیگر را تحریک کند و به نارضایی بینجامد.

کودتای کمونیست‌ها به فرهنگ گسیختگی و نادیده گرفتن ارزش‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی بیش‌ازپیش دامن زد و زمینه‌های گسست از همه‌ای این اصول را یکسره فراهم آورد. نه شخصی از خانواده سلطنتی برجا ماند و نه اسلام به‌صورت ناقص. زعامت پشتونیزم نیز به‌گونه‌ای ناموجه در پوشش نظام کمونیستی تقویت گشت و همین سیاست تمامی جامعه را به تحرکی غیرقابل تصور واداشت.

درگیری‌های نخبگان کمونیست با یکدیگر به هنگام حکومت بر کشور بحران مشروعیت را شدت بخشید و اسباب قیام ملی را با توسل به سلاح اسلام در سراسر کشور شکل داد. این تحولات در زمانی شکل گرفت و تحقق پیدا کرد که در نظام بین‌الملل کشورها به جهان دوقطبی تقسیم شده بود افغانستان نیز جزئی از کشورهای بود که در دهه هفتاد میلادی توسط رژیم‌های دست‌نشانده، افغانستان را به سرسپردگی کامل به شوروی سابق تحویل داده بود.

رژیم‌های که با کودتا سرکار آمده بود و از حمایت سیاسی و نظامی مسکو برخوردار بود، در اوج بحران مشروعیت سیاسی و مقبولیت داخلی قرار داشت. این دو عامل باعث گردید تا زمینه تحول در افغانستان به نفع شوروی کاملاً مساعد گردد. بدین‌جهت در مدت کمتر از هفت سال افغانستان شاهد چهار بار کودتای خشونت‌بار عمدتاً با حمایت و دست‌آخر با مداخله‌ای علنی نظامی شوروی بوده است.

۱- کودتای (۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ م ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ش) داوود خان،

۲- کودتای (۲۷ آوریل ۱۹۷۸ م ۷ ثور ۱۳۵۷ ش) نور محمد تره‌کی،

۳- کودتای (۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ م ۲۳ سنبله ۱۳۵۸ ش) حفیظ الله امین،

۴- کودتای (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ م ۶ جدی ۱۳۵۸ ش) ببرک کارمل (ستاهل، ۷۷).

به لحاظ مفهومی «کودتا» شگردی سیاسی و کوششی از سوی یک ائتلاف سیاسی غیرقانونی برای براندازی رهبران حکومت موجود است که از طریق خشونت یا تهدید به آن انجام می‌گیرد. این خشونت معمولاً محدود و ناگهانی است و از سوی عده‌ای اندک (عکس انقلاب که توده‌ها نقش دارند) به کار بسته می‌شود. عاملان کودتا ممکن است کنترل نیروهای نظامی را در

اختیار داشته باشند. یک کودتا به ندرت بر سیاست‌های بنیادین اقتصادی و اجتماعی یک کشور تأثیر می‌گذارد.

به لحاظ تحلیل و تجربه تاریخی بحران مشروعیت در ساختار سیاسی افغانستان بیان‌گر آن است که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳-۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داوود خان، ظاهرشاه را ساقط کرد و با اعلام جمهوری، خود در رأس آن قرار گرفت. پنج سال بعد، در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸-۷ ثور ۱۳۵۷ یک کودتایی که ارتش در صف اول آن قرار داشت داوود را مضمحل و جمهوری شاهزادگان را که در ۱۹۷۳-۱۳۵۲ برقرار شده بود به نفع جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان مضمحل کرد. این بار قدرتی بر سر کار آمد که خود را انقلابی می‌نامید و در دست شخصی قرار گرفت که به‌کلی با سلسله‌ای سابق بیگانه بود: محمد تره‌کی.

تفاوت این دو کودتا کاملاً روشن بود: جمهوری ۱۹۷۳-۱۳۵۲ تنها قطع رابطه اسمی با نظام سابق بود، درحالی‌که جمهوری دموکراتیک خلق، یک‌باره خود را کمونیست نامید. با نگاهی به گذشته، هرچند مقامات شوروی در کودتای آوریل ۱۹۷۸، به‌صراحت اعتراف نکردند، اما مداخلات مستقیم نظامی در ۱۹۷۹ که منجر به اشغال گردید انکار شوروی را منتفی می‌سازد. زیرا؛ شمار مشاوران نظامی در داخل نیروهای مسلح افغانستان از ۱۵۰۰ نفر در سال ۱۹۷۳-۱۳۵۲، به ۵۰۰۰ نفر در آوریل ۱۹۷۸-۱۳۵۷ رسید. شوروی در طی سال‌های عملیات نفوذی خود با برنامه‌ریزی، رهبران نظامی، سیاسی و روشن‌فکران افغانستان را تضعیف کرد تا مقدمه‌ای کودتای خونین ۲۷ آوریل را فراهم سازد (همان).

از طرفی سرکوب احزاب کمونیستی در داخل و چرخش سیاست خارجی داوود، در اواخر سال‌های ریاست جمهوری‌اش به سمت کشورهای مخالف شوروی در منطقه نیز کودتای آوریل را سرعت بخشید. شوروی نمی‌خواست سیاست خارجی و داخلی افغانستان که با آسیایی مرکزی مرز مشترک طولانی دارند مخالف شوروی باشد، زیرا شوروی برای به وجود آوردن احزاب کمونیستی «خلق و پرچم» هزینه‌های زیادی کرده بود نمی‌توانست افغانستان را مانند ایران که در قلمرو سیاست آمریکا قرار داشت و با رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسیده بود وضعیت آمریکا را تجربه کند.

با سقوط رژیم شاه در ایران، چند ماه قبل از تهاجم شوروی به افغانستان کرم‌لین از آن بیم داشت که افغانستان یا تحت اداره‌ای ناسیونالیست‌های متعصب قومی و مذهبی در آید و یا آن‌که به یک کشور تحت نفوذ آمریکا مبدل شود که در هر دو صورت افغانستان ضد شوروی خواهد

شد. هدف عمده شوروی نگهداری افغانستان از نظر سیاست خارجی در همان حالت بیست و پنج سال گذشته بود یعنی عدم تعهد رسمی و همکاری نزدیک با اتحاد شوروی (جانانان، ۱۶۸).

این دیدگاه که وقتی شوروی افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد شعار رایج این بود که شوروی به دنبال توسعه طلبی است می‌خواهد به سمت جنوب و آب‌های گرم پیش برود، یک شعار توخالی بیش نبود. این شعار مال غربی‌ها بود تا کشورهای منطقه را که در اردوگاه مخالف شوروی قرار داشت، در حمایت از مجاهدین بسیج و علیه شوروی برانگیزد. درحالی‌که شوروی برای حفظ رژیم‌های کمونیستی در افغانستان که در حال فروپاشی قرار داشت، شوروی را وادار نمود تا دست به مداخلات نظامی بزند و این زمینه در افغانستان برای شوروی کاملاً آماده بود.

کودتای آوریل، الگوی جدیدی را پایه‌ریزی کرد طرح وابستگی کامل به اتحاد شوروی. یا به تعبیر هلن کارر «لهستان شرق»^۱ ادغام در بلوک کمونیستی. شوروی در واقع در مورد تغییر حالت کودتای افغانستان دقتی نداشتند اما به شدت در باره‌ای کنترل افغانستان که می‌توانست یک پایه‌ای امنیتی و متحدان ارزشمند و بسیار مجهز نظامی را برای توسعه‌ای بیشتر به سوی مناطق خوش آتیه‌ای خاورمیانه و آسیای جنوبی برای آن‌ها فراهم نماید، دقت مبذول می‌داشتند. فراتر از همه شوروی آرزو داشتند آن چیزی که طی ده‌ها سال با تلاش صبورانه و هزینه قابل ملاحظه به دست آورده بود از دست ندهد (ماگنوس، ۱۷۶).

در پاسخ به این سؤال که افغانستان یک پُل پرش به خلیج فارس بوده نگاهی به نقشه، نامربوط بودن این ادعا را روشن می‌سازد: زیرا؛ استان نفت خیز ایران یعنی خوزستان به آذربایجان و ترکمنستان شوروی نزدیک‌تر بود تا هر نقطه از افغانستان. تهاجم به افغانستان شوروی را به حوزه نفتی نزدیک‌تر نمودند.

یک مقام پنتاگون گفته بود که اگر روس‌ها تصمیم بگیرند از افغانستان به خلیج فارس حمله کنند حتی اگر با مقاومت هم روبرو نشوند برای گذشتن از ۳۴۷ گذرگاه، پُل و سایر محل‌های کنترل که در مسیر قرار دارند به پنج روز وقت نیاز دارند؛ اما در خصوص سایر حوزه‌های نفتی جنوب خلیج فارس یعنی حوزه‌های نفتی عربستان باید گفت که دریا آن‌ها را از افغانستان و ایران جدا می‌سازد.

مدت زمان لازم برای حمل سربازان شوروی به این مناطق از طریق هوا، چند دقیقه کمتر از مدت زمان لازم برای حمل سربازان از شوروی به این مناطق بود، بنابراین تصور این مسئله که

^۱ - لهستان در سال ۱۹۳۹ تقسیم شدند. شرق لهستان را شوروی تصاحب کردن و غرب شان را آلمان.

شوروی برای چند دقیقه فاصله هوایی، خطر حمله به افغانستان را قبول کرد مضحک است. تنها مزیت استراتژیک تهاجم شوروی در آن بود که آن کشور را به شبه‌قاره هند و به بنادر پاکستان در دریای عربی (عمان) نزدیک‌تر می‌ساخت در تئوری آن‌ها با اشغال افغانستان یک امتیاز بالقوه جدیدی را به دست آورده بودند (جاناتان، ۱۶۸-۱۶۰).

بنابراین هدف شوروی حفظ افغانستان به‌عنوان یک متحد استراتژیک در امتداد آسیایی مرکزی با ساختار کمونیستی بود؛ زیرا بعد از کودتای آوریل ۱۹۷۸، رژیمی که در رأس شان نور محمد تره‌کی به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب گردید، با این سؤال مواجه شد که دولت خود را چگونه معرفی کند؟ یک دولت متعهد به ایدئولوژی کمونیست، یا یک دولت انقلابی غیر کمونیست؟ استبداد دستگاه حکومتی و بازداشت‌های غیرقانونی، اعدام، مصادره‌ای اموال، تعقیب و سرکوب مخالفان عقیدتی و تحت فشار قرار دادن هر نوع مخالف و همه‌ای این‌ها در کشوری صورت می‌گرفت که مهم‌ترین مطلب در متن جامعه آن آزادی بود. بدین ترتیب صداهای ناراضی در تمام کشور به فریاد تبدیل شد.

در نتیجه کشمکش‌های پدید آمد. مخالفت‌ها بیشتر از منطقه‌های عشایری (دهات و قریه جات) شروع شد و به شهرهای چون هرات، جلال‌آباد و کابل رسید. رژیم کمونیستی با کمک مستشاران و اسلحه روسی به مقابله با شورشیان پرداخت. حتی با هواپیما بر ضد نیروهای مخالف و مبارزان راه آزادی وارد کارزار شد. با همه این، ضایعات و صدمات شدیدی به رژیم وارد آمد. بخش‌های در اقصی نقاط کشور از حاکمیت دولت خارج شد از طرفی درگیری نخبگان کمونیست که به کودتای حفیظ‌الله امین منجر شد، شوروی را وادار نمود تا با سرکوب امین، از فروپاشی نظام کمونیستی در افغانستان جلوگیری نماید.

۲- تهاجم نظامی ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹-۶ جدی ۱۳۵۸

مفهوم «هجوم» یا «اشغالگری» در فرهنگ‌های لغات فارسی به معنای «حمله و یورش» یا تحت تصرف گرفتن مکانی به وسیله‌ای سپاهیان است، ولی در فرهنگ‌های مردمی یعنی غارت، چپاولگری، وحشی‌گری، تخریب فرهنگ‌ها، زبان، سنت، آداب و رسوم و از بین بردن ارزش‌های والای انسانی است.

در دهه هفتاد، دو واقعه بیش از هر چیز دیگر باعث شد که تصویری تجاوزگر از اتحاد شوروی در اذهان نقش ببندد، محدودیت‌ها و مجامع بین‌المللی را متوجه خود سازد. آن دو واقعه

عبارت بودند از: حمل هوایی سلاح و مهمات و تجهیزات به سربازان کوبایی در آنگولا در سال ۱۹۷۵م و تهاجم به افغانستان در اواخر سال ۱۹۷۹م. این عملیات نشانه‌های جدیدی از قدرت شوروی بودند. دنیا شاهد حمل سریع و ناگهانی مقادیر عظیمی از تسلیحات شوروی به جبهه جنگ در آنگولا بود که با شوروی هزاران کیلومتر فاصله داشت. در افغانستان نیروهای شوروی از مرزهای بین‌المللی عبور کردند و برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم وارد کشوری شدند که جزو مناطق نفوذی شوروی نبود (جاناتان، ۵۱). این آرایش نظامی بزرگ‌ترین آرایش در نیم قرن اخیر بود.

برحسب دستورهای شفاهی وزیر دفاع، مارشال اتحاد شوروی د. ف. اوستینف در ماه دسامبر بیش از ۳۰ رهنمود مختلف داده شد که مطابق آن در قلمرو «فرماندهی نظامی ترکستان» و «فرماندهی نظامی آسیای میانه» نزدیک به یک‌صد یگان رزمی تشکیل شد. مرکز فرماندهی ارتش سپاه چهلیم مشتمل بر سه لشکر موتوریزه، یک تیپ تهاجمی کماندو، یک هنگ ویژه موتوریزه، تیپ‌های توپخانه، موشک‌انداز و پدافند هوایی و همچنان چندین یگان مختلف رزمی و خدمات پشت جبهه تأسیس گردید.

برای بسیج و تکمیل لشکرهای مستقر شده، بیش از ۵۰/۰۰۰ افسری درجه‌دار و سرباز، از نیروهای ذخیره ارتش احضار گردیدند. جهت تأمین نیازهای نظامی این ارتش نزدیک به ۸۰۰۰ کامیون در اختیار مؤسسات تولیدی گذاشته شد. به تاریخ ۲۴ دسامبر در گردهمایی هیئت رهبری وزارت دفاع اعلام گردید که رهبران اتحاد شوروی تصمیم گرفته‌اند به افغانستان نیرو بفرستند. زمان دقیق عبور از مرز ساعت یک بعدازظهر ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ - ۴ جدی ۱۳۵۸ تعیین گردید و ارتش سپاه چهلیم اتحاد شوروی مسئولیت این تجاوز را به عهده داشت که از دو مسیر ترکمنستان و ازبکستان یعنی ترمز - حیرتان - کابل و تورغندی - هرات - قندهار - غزنی - کابل در قلمرو افغانستان هجوم بردند (گرومف، ۶۵).

۲۶ دسامبر کاروان‌های لشکر ۱۰۸ موتوریزه به حومه کابل نزدیک شدند. ۲۷ دسامبر کاملاً در شمال خاوری کابل مستقر گردیدند و با نیروهای لشکر ۱۰۳ کماندوی هواپرد، ارتباط برقرار ساختند. عبور لشکر موتوریزه در شرایط زمستانی از طریق گردنه خطرناک کوهستانی سالنگ برای نخستین بار در دهه‌های اخیر صورت می‌گرفت هنگام عبور زره‌پوش‌ها و نفربرهای زرهی شوروی از طریق تونل ۲۷۰۰ متری سالنگ، سربازان شوروی با ماسک‌های ضد گاز از تونل گذشتند.

پس از پیاده شدن در کابل به سوی مهم‌ترین ساختمان‌های اداری و دولتی مانند کمیته‌ای مرکزی (ح.د.خ.ا.)، وزارت دفاع، وزارت کشور، وزارت امنیت دولتی (سازمان اطلاعات و امنیت) و وزارت مخابرات را به کنترل خود درآوردند و همچنان ارتش سرخ کنترل بزرگراه‌های اصلی کشور را مانند تورغندی - هرات شیندند - گرشک - قندهار - حیرتان - کابل - جلال‌آباد کندز - بدخشان و... تأسیسات بزرگ دولتی را در دست گرفتند.

تا اواسط ژانویه ۱۹۸۰ (جدی ۱۳۵۸) نیروهای اصلی سپاه چهلیم تکمیل گردید. لشکرهای ۵ و ۱۰۸ موتوریزه و ۱۰۳ کماندوی هوای، تیپ ویژه ۵۶ کماندوی مهاجم، هنگ ۸۶۰ موتوریزه و گردان ویژه ۳۴۵ چتربازان هوایی به صورت کامل در قلمرو افغانستان متمرکز گردیده بودند (همان، ۶۸-۶۷). تا فوریه ۱۹۸۰ (دلو ۱۳۵۸)، ۸۵ / ۰۰۰ سرباز روسی در خاک افغانستان استقرار یافتند. عملیات نظامی روی سه هدف متمرکز بود:

- ۱- کنترل پایتخت و اطراف آن و دیگر شهرهای بزرگ.
- ۲- کنترل راه‌های اصلی ارتباطی نظیر: جاده شمال از طریق تونل سالنگ، جاده کابل - جلال‌آباد به سوی پاکستان.
- ۳- کنترل بعضی مناطق استراتژیک (دره پنجشیر، منطقه پکتیا...) (بریگو و روا، ۸۱). به نظر می‌رسد اهداف عملی اولیه ارتش سرخ در افغانستان محدود به مورد ذیل بود: ایجاد یک محیط نظامی امن برای رژیم کابل، با نظارت و کنترل بر شهرها، جاده‌ها، فرودگاه‌ها و تأسیسات زیربنای حکومت. به نظر دیوید ایزبای مورخ برجسته جنگ، «رهبران شوروی به دنبال یک راه‌حل بلندمدت بودند تا بر اساس آن خسارات و هزینه‌ها به حداقل برسد و مبادرت به جنگ شدیدی موردنیاز نباشد» (کور دووز و هاریسون ۶۷) اما مسکو به زودی واقعیت‌ها را به گونه‌ای دیگر دید.

- ۹۱ پاسخ افغان‌ها به اشغال به گونه‌ای بود که نیروهای اعزامی نمی‌توانستند به اقدامات جنگی وسیع مبادرت نکنند. ژنرال «تپ‌گریگوریانتس» فرمانده عملیاتی حوزه ترکمنستان در افغانستان، پس از خروج نیروهای شوروی به یک خبرنگار گفت: «دستور این بود که عملیات جنگی در قلمرو جمهوری دموکراتیک افغانستان توسط ارتش خلق افغانستان انجام شود و ما فقط آن‌ها را مورد حمایت قرار دهیم؛ اما در عمل ارتش افغانستان صادقانه نمی‌جنگید و ما نمی‌توانستیم به‌طور جدی روی آن‌ها حساب کنیم» (همان، ۶۹)

با بیان این نکته که ارتش فرزندان همین خاک و مرزبوم بودند قطعاً از نیروهای اشغالگر تنفر

داشتند، همواره این امکان وجود داشت که سربازان با پیوستن به نیروهای مقاومت با هم وطنانشان جدی وارد جنگ نشوند که بعداً نقش مهمی در فروپاشی دولت نجیب الله داشت. حضور شوروی به سرعت ویژگی‌ها و دامنه‌ای مبارزه جنبش مقاومت افغانستان را دچار تغییر و تحول کرد. آنچه قبلاً شکل شورش‌های نامنظم، قیام‌های پراکنده محلی و مخالفت مذهبی با رژیم کابل را داشت اکنون به مقاومت ملی گسترده علیه نیروهای اشغالگر تبدیل شده بود.

۱-۲ - وضعیت نظامی

از تاریخ ورود ارتش سرخ در ۶ جدی ۱۳۵۸ - دسامبر ۱۹۷۹ تا خروجش در دلو ۱۳۶۸، فوریه ۱۹۸۹ چیزی حدود ۶۲۰,۰۰۰ نفر عمدتاً سرباز وظیفه در افغانستان خدمت کردند. باین‌حال در زمان واحد تنها ۸۰,۰۰۰ تا ۱۰۴,۰۰۰ سرباز در آنجا حضور داشت. نیروها به تعداد: ۵۲۵,۰۰۰ نفر از ارتش، ۹۰,۰۰۰ نفر از دسته‌های مرزی و زیر مجموعه‌های وابسته به کا گ ب و ۵۰۰۰ نفر از نیروهای وزارت کشور شوروی و نیروهای پلیس بودند.^۱

۲-۲ - کاربرد نیروهای شوروی

کاربرد و کارایی واحدهای شوروی در اول اشغال به استثنایی نیروهای هوایر از واحدهای بودند که از نظر رده‌بندی در رده سوم قرار داشتند و افراد آن‌ها بیشتر از افراد ذخیره آسیای مرکزی بودند. این واحدها کارایی چندانی از خود نشان ندادند. بوریس گرومف که در سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) فرماندهی لشکر ۵ موتوریزه را به دوش گرفته بود می‌نویسد: «سطح آمادگی نظامیان آسیای مرکزی به میزان چشم‌گیری نسبت به نظامیان بخش اروپای شرقی پایین‌تر بود. از آغاز سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) نزدیک به هشتاد درصد سربازان شوروی از اروپای شرقی، سیبری و خاور دور بودند. طی نه سال حضور سپاهیان شوروی در افغانستان بیش از ۵۰۰/۰۰۰ سرباز و افسر در یگان‌های سپاه چهلیم خدمت زیر پرچم را از سر گذرانیدند. تقریباً همه پدران و مادران آن‌ها با دانستن این موضوع که پسرانشان ممکن است به افغانستان گسیل شوند، به جستجوی راه‌های می‌پرداختند که از «افتادن» آن‌ها به افغانستان جلوگیری کنند.

هیچ‌کسی نمی‌خواست در بسیاری از موارد یگانه فرزند خود را به افغانستان بفرستند. بسیاری از پدر و مادرها تنها پس از بازگشت فرزندانشان آگاه می‌شدند که آن‌ها در افغانستان خدمت

^۱ - منابع موجود در ارائه این آمار، سایت‌های خبری بیان گراین واقعیت است.

کرده‌اند. تا این وقت فرزندان در نامه‌های خود می‌نوشتند که گویا در آلمان شرقی، چکسلواکی یا مغولستان خدمت می‌کنند» (گرومف، ۱۹۹-۱۹۰). به‌هرحال استراتژی تهاجمی جدید روس‌ها به تدریج طی سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲، شدت بیشتری یافت. ارتش سرخ با تجربه صدماتی که در اولین ماه‌های جنگ متحمل شده بود، از حملات زرهی وسیع به عملیات کوچک‌تر توأم با بمباران‌های منظم‌تر و شدیدتر، روی آورد.

حمله گسترده نیروهای زمینی و هوای شوروی و ارتش افغانستان در اوت ۱۹۸۱ به منطقه «مارمولک» واقع در ولایت بلخ انجام دادند (در این حملات افراد غیرنظامی زیادی کشته شدند) نتیجه‌ای بار نیارورد از معرکه خارج شدند. عملیات دیگری در ولایات لوگر، پغمان و قندهار نیز مانند حمله «مارمول» بی‌نتیجه بود. تهاجمات سنگین به پنجشیر در آوریل و اکتبر ۱۹۸۱ انجام دادند که با واکنش شدید احمدشاه مسعود مواجه گردید و مسعود نیز با حملات تلافی‌جویانه خودش، روس‌ها را به ستوه آوردند.

مثلاً در شب ۲۵ آوریل ۱۹۸۲ (۲۴ فرورد) جنگنده روسی را در پایگاه هوای بگرام نابود کرد. دو هفته بعد حدود ۱۱ هزار سرباز روسی و ۴ هزار نظامی افغانستان حمله گسترده به پنجشیر را آغاز کردند که در معرض کمین زدن‌های مداوم جنگجویان مسعود قرار گرفتند. بیشترین تلفات، به تعداد ۲۳۴۳ نفر، در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) بر روس‌ها تحمیل شد (کوردووز و هاریسون ۸۲). افغانستان ثابت کرد که یک ابرقدرت نمی‌تواند همیشه در پناه قدرت خود مرتکب هر اشتباهی شود. در اختیار داشتن یک نیروی عظیم موجب آن می‌شود که صاحب قدرت خود را شکست‌ناپذیر تصور کند، ولی همیشه نمی‌توان حریف بعضی نیروها چون نیروی ملی‌گرایان و یا نیروی ناشی از ایمان مذهبی شد.

جنگ افغانستان ثابت کرد که ارتش شوروی قادر به همان کاری بود که برای آن تربیت شده بود. در نتیجه بدون توجه کافی به موقعیت‌ها و از روی نقشه‌های پیش ساخته عمل می‌کردند. ۹۳ که غالباً مسائل زندگی غیرنظامیان را به قلمرو مسائل نظامی مورد هدف قرار می‌دادند. به این سبب آن‌ها در جنگ‌های کوهستانی سخت دچار زحمت بودند. در خاتمه آنکه تجربه افغانستان برای شوروی پندی به ارمغان آورد و به آن‌ها گوشزد کردند که استعداد حفظ و نگهداری سرزمین‌ها را ندارند. یک پزشک فرانسوی خاطرنشان کرده بود که: «شوروی برای اقناع افکار عمومی احتیاج به پیروزی‌های خیره‌کننده نداشتند چرا که مردم شوروی نفوذ برخط مشی سیاسی ندارند.» (بریکو و روآ، ۹۶-۹۳)

۲-۳- از نظر نیروی انسانی و تسلیحاتی

در اوایل ۱۹۸۴م (۱۳۶۳) وضعیت نظامی ظاهراً چنین بوده است: ۱۰۵/۰۰۰ تا ۱۲۰/۰۰۰ در سال ۱۹۸۶م (۱۳۶۵) شوروی ۱۰/۵۰۰۰ تا ۱۱۲/۰۰۰ نیروی زرهی در اختیار داشت. ۵۰/۰۰۰ سرباز دیگر نیز برای آغاز عملیات خود در افغانستان در ناحیه نظامی ترکستان استقرار یافتند. از سوی دیگر، برای حفظ امنیت و حمایت از ۲۱/۰۰۰ سرباز یگان‌های روسی ۳۵/۰۰۰ از نیروهای ارتش افغانستان و ۳۵/۰۰۰ سرباز پلیس مخفی (خاد) و یگان‌های مکانیزه لشکرهای که چندان هم درست عمل نمی‌کردند، در نقاط مهم استقرار یافتند (ستاهل، ۸۲).

برخی، تعداد نفرات ارتش اشغالگر را بین ۱۴۰/۰۰۰ تا ۱۵۰/۰۰۰ نفر برآورد کرده است. برخی نهاد «تعداد نظامیان اتحاد جماهیر شوروی در خاک افغانستان در ۱۴ مه ۱۹۸۸ بالغ بر ۱۰۰۳۰۰ نفر بود که دو سوم این عده را نفرات نظامی تشکیل می‌دادند» (سازمان ملل، ۴۱۰) ارتش چهلیم شوروی شامل هفت لشکر تفنگ‌دار موتوریزه، پنج تیپ هوابرد و هر کدام با ۲۰۰۰ نفر، به اضافه واحدهای متخصص، ۲۴۰ بالگرد زره‌پوش، ۴۰۰ بالگرد بی‌زره، چندین اسکادران میگ ۲۱ و میگ ۲۳ و یک اسکادران SU ۲۵ بودند. همچنان شوروی از مستشاران نظامی کوبا، ویتنام و اروپای شرقی نیز استفاده کردند.

به‌این‌ترتیب تعداد نفرات شوروی در افغانستان بالغ بر ۹۰/۰۰۰ نفر برای نیروهای زمینی، ۳۰/۰۰۰ نفر برای لوژستیک و ۱۰/۰۰۰ نفر برای نیروی هوایی بوده است، بعلاوه حدود ۳۰/۰۰۰ نفر در آن سوی مرز آماده بودند تا هر لحظه که لازم باشد به‌سرعت به جبهه‌های جنگ اعزام شوند. در داخل کشور نیز نیروهای شوروی به‌صورت متعادل توزیع شده بودند: یک‌سوم نیروهای زمینی در منطقه کابل بودند، بقیه بین مزار شریف و کندوز در شمال هرات و فراه در غرب، قندهار در جنوب و جلال‌آباد در شرق تقسیم شدند.

در مورد وسایل و تجهیزات رژیم کمونیستی باید گفت که بی‌تردید از حمایت نظامی گسترده مسکو برخوردار بود؛ اما نوع این حمایت به‌هیچ‌وجه توازن نداشت. اگرچه دستگاه‌های تسلیحاتی خیلی مدرن و به‌روز نبود، مطمئناً اسلحه به فراوانی در دست داشت (بریکو و روا، ۹۰).

۲-۴- از نظر عملیاتی و تلفات انسانی

شوروی در سال ۱۹۷۹م (۱۳۵۸) در اوج قدرت نظامی قرار داشت. حمله به افغانستان نمایشی قدرتی بود که به رخ جهان می‌کشید: «ابزار مدرن و تازه ساخته شده که هنوز عملاً بکار گرفته

نشده بود به آزمایش گذاشته شد. جنبه دیگری که اهمیت بسیار دارد «جنگ شیمایی» بود. به استناد دو گزارش بسیار دقیق بخش دولتی روس‌ها در حدود پانزده ایالت افغانستان از سلاح‌های شیمایی مرگ‌آور استفاده کرده‌اند که موجب مرگ ۳۰۰۰ نفر شده بود. «(بریکو و روآ، ۹۰).

در خصوص اینکه جنگ «به چه قیمتی تمام شده» از پایان ۱۹۷۹ تا پایان ۱۹۸۳ م (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲) تلفات شوروی به حدود ۲۰/۰۰۰ نفر گفته شده است، سفارت آمریکا در کابل ۱۰/۰۰۰ نفر اعلام کرده، در بعضی از منابع آماری که بعد از جنگ اعلام شده بیش از ۱۳۳۱۰ نفر در طول جنگ افغانستان از بین رفتند (کوردووز و هاریسون، ۸۵-۸۴)؛ اما اکثر کارشناسان متفق‌القول‌اند که تلفات شوروی طی شش سال جنگ بالغ بر ۵۰/۰۰۰ نفر بوده است (هلن کارر، ۲۱۷). برآورد تلفات از گروه‌های مقاومت نظامی و غیرنظامی ۱۷۵/۰۰۰ نفر تا یک میلیون نفر متغیر بوده است (کوردووز و هاریسون، ۸۵).

منابع دیگری وجود دارد که آمار متفاوت‌تری از تلفات انسانی نیروهای شوروی، ارتش افغانستان و خسارات مادی که در مقابل گروه‌های مقاومت در طول جنگ متحمل شدند ارائه می‌دهند.

تلفات انسانی سپاه چهلیم شوروی

مجموع کشته‌شدگان:

۱۴۰۵۱ تن از جمله ۱۹۷۹ افسر و ژنرال، ۲۸ مأمور ک. گ. ب، ۱۴۵ مشاور نظامی ۴۵

مترجم.

معلولان: ۶۶۶۹ تن. زخمی‌ها: ۴۰/۰۰۰ تن.

شوروی از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ م (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۹) در زمینه پرورش کارشناسان اقتصادی و تقدیم اعتبارات مالی و تأخیر بازپرداخت وام‌های دولت افغانستان به اضافه کمک‌های بلاعوض حدود ۵/۱۳ میلیارد دلار در افغانستان هزینه کرد ولی از نظر ارتشید گرومف، فرمانده سپاه چهلیم ارتش شوروی در افغانستان تلفات جانی و خسارات مادی این ارتش تا سال ۱۹۸۹ م (۱۳۶۸) به قرار ذیل بوده است:

تلفات ارتش: ۱۳۸۳۳ تن.

تلفات ک. گ. ب: ۵۲۷ تن تلفات وزارت کشور شوروی: ۲۸ تن.

مجموع تلفات کارشناسان نظامی و مترجمان روسی که در نیروهای مسلح افغانستان فعالیت

می‌کردند: ۶۶۴ تن بوده که در مجموع ۱۴۴۵۳ تن می‌باشد.

تعداد زخمی‌ها: ۴۹۹۸۳ تن. ۷۷ درصد این رقم (۳۸۶۱۴) بهبودیافته و ۶۶۶۹ نفر معلول شده و تعداد ۳۳۰ تن ناپدید شده‌اند. سپاهیان شوروی بیشترین تلفات را از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹ م (۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸) متحمل شدند (M - HOSSEINI). ماهنامه‌ای جنگ‌افزار).

بنابراین در مجموع، تلفات کارکنان نیروهای مسلح، مرزی و امنیت داخلی شوروی به ۱۴۴۵۳ تن رسید، به ترتیب ارتش و یگان‌های وابسته ۱۳,۸۳۳ نفر، کا گ ب و یگان‌های وابسته ۵۷۲ نفر، وزارت کشور ۲۸ نفر و دیگر وزارت‌ها و دواير دولتی ۲۰ نفر. در طی این دوره ۴۱۷ تعمیرکار مشغول در جنگ مفقود شدند، کشته یا اسیر شدند. ۱۱۹ تن بعدها آزاد شدند که ۹۷ نفر به شوروی باز گشته و ۲۲ نفر به سایر کشورها رفتند. سایرین در جریان اسارت به قتل رسیده بودند. از دسته‌های مستقر، ۵۳,۷۵۳ نفر یعنی ۱۱,۴۴ درصد دچار مجروحیت و ۴۱۵,۹۳۲ تن به عبارت ۸۸,۵۶ درصد مبتلا به بیماری شدند. درصد بالایی از مجروحیت‌ها منجر به نقص عضو بود.

به دلیل شرایط آب و هوایی و وضعیت بهداشتی ضعیف، عفونت‌های حاد و سرایت بیماری به شدت شایع شده بود. ۱۵۵,۳۰۸ مورد مبتلا به هپاتیت مسری، ۳۱,۰۸۰ نفر مبتلا به تب تیفوئید و ۱۴۰,۶۶۵ تن مبتلا به سایر امراض شده بودند. از ۱۱,۶۵۴ نفری که به دلیل مجروحیت، نقص عضو و بیماری از ادامه خدمت معاف شدند، ۱۰,۷۵۱ نفر برابر ۹۲ درصد دچار ناتوانی جسمی شده بودند. تلفات مادی از قرار: ۴۵۱ هواپیما شامل ۳۳۳ فروند هلیکوپتر ۱۴۵ دستگاه تانک ۱,۳۱۴ دستگاه نفربر و خودرو جنگنده زرهی ۴۳۳ قبضه توپخانه و خمپاره‌انداز ۱۱,۳۶۹ تانکر حمل بار و سوخت^۱.

۳- خسارات مادی

هواپیما: ۱۰۳ فروند.

بالگرد: ۳۱۷ فروند.

تانک: ۱۴۷ دستگاه.

خودروی زرهی: ۱۳۱۴ دستگاه.

توپخانه و خمپاره‌انداز: ۴۳۳ عراده.

خودروی حمل و نقل: ۱۱۳۰۹ دستگاه.

^۱ - منابع موجود در ارائه این آمار، سایت‌های خبری بیانگر این واقعیت است.

وسایل مهندسی: ۱۱۳۶۹ دستگاه.

وسایل مخابراتی: ۱۱۳۸ دستگاه.

تعداد تقریبی نیروهای مجاهدین در آغاز سال ۱۹۸۹ حدود ۱۷۶۰۰۰ تن بوده و در ذرات خانه‌ی تسهیلاتی آن‌ها حدود ۷۰۰ دستگاه موشک ضد هوایی از نوع استینگر هزار دستگاه موشک‌انداز زمین به زمین. سی دستگاه موشک‌انداز ضد زره. یکصد دستگاه توپخانه سنگین هزاروپانصد توپ خود کشی، سیصد خمپاره‌انداز، چهار هزار قبضه تیر بار دوشکا وجود داشته است.

تعداد نفرات وابسته به احزاب و گروه‌های جهادی تا اواخر اکتبر ۱۹۹۱ به ۲۱۲ هزار تن افزایش یافت. این افراد در قالب ۵۱۵۰ دسته با نیروهای مشترک ارتش افغانستان و سپاه چهلیم شوروی می‌جنگیدند. در زرادخانه‌ای آن‌ها ۲۰۲ دستگاه تانک، ۴۸۲ دستگاه نفربر زرهی، ۴۸۰ دستگاه پدافند ضد هوایی، ۱۶۷۵ دستگاه موشک ضدتانک، ۳۸۶۰ قبضه خمپاره‌انداز و ۱۱۵۰۰ قبضه راکت انداز RPG - 7 وجود داشته است (M - HOSSEINI). ماهنامه‌ای جنگ‌افزار).

در مورد تلفات مجاهدین منابع معتبری وجود ندارد. تنها ارقام تقریبی مربوط به استخبارات پاکستان است که تلفات آنان را در فاصله ۱۹۸۹-۱۹۸۰، ۹۰/۰۰۰ تن (از جمله ۵۶۰۰۰ کشته) برآورد می‌کند. این رقم احتمالاً کمتر از میزان واقعی است، چرا که در آن، تلفات گروه‌های مستقل مجاهدین که یک‌سوم مجموع را تشکیل می‌دادند، در نظر گرفته نشده است، برآورد تقریبی میزان زخمی‌ها (۱۷۰۶۵) باید کمتر از ارقام واقعی باشد. از طرف دیگر دقت و صحت آمارهای دولت افغانستان (رژیم کمونیستی) و ارتش سرخ شوروی از این هم کمتر است، چرا که محاسبه آن‌ها به شکل استنتاجی انجام می‌شد.

در آن‌ها بر اساس میزان مهماتی که به مصرف می‌رسید، شمار کشته‌های مجاهدین تخمین زده می‌شد. آمارهای مربوط به میزان تسلیحاتی که نیروهای مسلح به آن‌ها دست می‌یافتند که بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ قبضه در ماه بود، می‌تواند برآورد مفیدی در این مورد به دست دهد. البته مطمئناً همه این اسلحه‌ها از کشته‌های مجاهدین به دست نمی‌آمد و از طرف دیگر بسیاری از تسلیحات مربوط به کشته‌ها، از سوی هم‌قطاران‌شان برده می‌شد.

با در نظر داشت همه این ارقام می‌توان چنین برآورد کرد که نیروهای مسلح (رژیم) در موفق‌ترین دوره‌های جنگ هم نمی‌توانستند تلفاتی بیش از ۱۲۰۰۰ تن در سال بر مجاهدین وارد سازند. این رقم احتمالاً ۳ درصد مجموع نیروهای انسانی گروه‌های مسلح مخالف را تشکیل

می‌داد. یک برآورد مقدماتی از مجموع تلفات مجاهدین در فاصله سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۸۰ (۱۳۷۱-۱۳۵۸) رقم بین ۱۵۰/۰۰۰ تا ۱۸۰/۰۰۰ تن را نشان می‌دهد که احتمالاً نیم از آن‌ها کشته‌شده‌اند (جیوستوزی، ۱۲۹). به طور کلی، ارقام مربوط به تلفات دو جانب این ویژگی را برجسته می‌سازد که رویارویی نظامی نتیجه‌ای در بر نداشت.

۴- خروج نیروهای شوروی

دیه‌گو کوردووز، نماینده سازمان ملل در امور افغانستان بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ م (۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷) معتقد است که: «تا پایان سال ۱۹۸۸ م (۱۳۶۷) صرفاً تلاش‌های محدودی در ارتباط با تحقق پیشنهاد سازمان ملل صورت گرفت. تلاش ایشان بر این فرض تنظیم شده بود که اهداف اصلی معاهدات ژنو در زمانی نه‌چندان دور به دست آید؛ اما پس از دوره‌ای که طی آن کمک‌های نظامی توسط طرفین طبق تفاهم در مورد «توازن» باید متوقف می‌شد، ایالات متحده و اتحاد شوروی تدارک تسلیحات به گروه‌های مقاومت و رژیم کابل را از سر گرفتند. در سطح رسمی هم واشنگتن و هم مسکو ادعا کردند که اقدامات آن‌ها تلافی‌جویانه است» (جیوستوزی، ۳۹۲).

اما بوریس گرومف که فرماندهی سپاه چهلیم را در افغانستان به عهده داشت بر این باور بود: «که گورباچف چه توافقات ژنو را می‌پذیرفت و چه نمی‌پذیرفت باید از افغانستان خارج می‌شد به‌رحال چهاردهم آوریل ۱۹۸۸-۲۵ حمل ۱۳۶۷ وزیران خارجه افغانستان، پاکستان، اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا در ژنو پنج سند را در زمینه حل‌وفصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان به امضاء رساند. بر پایه توافقات ژنو که پس از یک ماه دیگر نافذ می‌گردید، شوروی باید قلمرو افغانستان را پس از گذشت نه ماه ترک می‌گفتند.

آخرین یگان‌های شوروی می‌بایستی به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۹-۲۶ دلو ۱۳۶۷ از مرز افغانستان به شوروی باز می‌گشتند. برای خروج نیروهای شوروی همان مسیرهای در نظر گرفته شده بود که نیروهای شوروی در سال ۱۹۷۹ م (۱۳۵۸) از همان مسیر وارد خاک افغانستان شده بودند. از ۱۵ مه تا ۱۵ اوت شوروی ۹ پادگان را ترک گفتند، بیش از پنجاه هزار سرباز و افسر جلال‌آباد، غزنی و گردیز را در خاور، قندهار و لشکرگاه را در غرب و هم‌چنان فیض‌آباد و کندوز را در شمال خاوری ترک کردند (گرومف، ۲۱۰ تا ۲۲۰).

بنا به گفته «وارنیکف» با دیداری که دیه‌گو کوردووز داشته در زمان امضای معاهدات ژنو ۱۰۰۳۰۰ سرباز شوروی در ۱۸ پایگاه نظامی به سر می‌بردند و ۳۰ هزار نفر قبلاً برگشته بودند. به

گفته او تا ۱۵ مه (شروع خروج)، ۱۳۳۱۰ سرباز روسی در افغانستان طی عملیات‌ها کشته، ۳۵۴۷۸ نفر مجروح و ۳۱۱ نفر مفقود الاثر شده بودند (کوردووز و هاریسون، ۳۸۰). در پیروی کامل از توافقی‌های ژنو بیش از پنجاه درصد از کارکنان ارتش به شوروی بازگشتند. در هنگام مرحله سوم و پایانی از دسامبر ۱۹۸۸ تا فوریه ۱۹۸۹ - جدی ۱۳۶۷ تا دلو ۱۳۶۸ نیروهای شوروی کاملاً خاک افغانستان را ترک کردند.

روند خروج نیروهای شوروی را بیش از ۲۰۰ خبرنگار از کشورهای استرالیا، ایتالیا، اسپانیا، بریتانیا، کانادا، ایالات متحده آمریکا، سوئیس، ژاپن، جمهوری فدرال آلمان و دیگر کشورها به سراسر جهان گزارش می‌دادند. کلیه زمینه‌ها برای بازگویی حقایق پیرامون رخدادهای جاری برای آنان فراهم بود. زیرا؛ پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصدی که هریک از جوانب درگیر می‌کوشیده‌اند به دست بیاورند، در قبال دارد. برای نفرت سپاهیان شوروی، جنگ افغانستان به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ - ۲۶ دلو ۱۳۶۸ به پایان رسید ولی مدت‌ها پیش از این تاریخ گفت‌ووشنودها پیرامون آنکه ارتش شوروی در افغانستان نه تنها جنگ را باخته، بلکه شکست مرگباری خورده است، به گوش می‌خورد (گرومف، ۲۰۴ تا ۲۰۳). به‌هرحال شوروی تعهدات خود را کاملاً عملی کرد و از افغانستان خارج شد؛ اما متأسفانه دخالت خارجی در افغانستان پایان نیافت و شرایط طوری شکل گرفت که وضع مصیبت‌بار کنونی به وجود آمد. گرچه مذاکرات ژنو پس از یک مدتی طولانی ۷ ساله با تلاش‌های نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل به ثمر رسید و زمینه خروج شوروی از افغانستان فراهم شد.

اما این موافقت‌نامه دارای نقص‌هایی بود که بعدها منجر به جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی شد. چرا که در متن موافقت‌نامه فقط بر روی چهار موضوع یعنی: خروج نیروها، عدم مداخله کشورها، بازگشت آوارگان و تضمین‌های بین‌المللی تعهدات، تفاهم صورت گرفت و بخش اعظم مسئله یعنی چگونگی حکومت آینده افغانستان و سهمیم کردن احزاب جهادی در قدرت نادیده گرفته شد. پیامدش این شد که پس از سقوط دولت نجیب خلاً قدرت باعث درگیری و جنگ داخلی بین احزاب جهادی شد. مسئله‌ای که تمام منابع و امکانات مادی و معنوی کشور را تحلیل برد.

بنا بر این: «عقب‌نشینی نیروهای شوروی از ماه می (مه) سال ۱۹۸۸ - جوزا ۱۳۶۷ آغاز و در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ - ۲۶ دلو ۱۳۶۸ پایان یافت. افغانستان اولین کارزار جنگ سرد بود که شوروی در آن شکست خورد. طی سال‌های جنگ سرد، سه میلیون انسان در سرتاسر جهان جان خود را از دست دادند. صدها هزار افغان جزئی این قربانیان بودند. اما شوروی نیز برای جنگ افغانستان

بهای گزافی پرداخت: سیزده هزار کشته و سی و پنج هزار زخمی و میلیاردها دلار ضایعات مادی.» (طنین، ۳۳۶) پیامدی جنگی بود که شوروی متحمل آن شدند و حتی در برخی منابع تلفات نیروهای شوروی در افغانستان را تا پنجاه هزار کشته و زخمی آمار داده‌اند.

نتیجه

افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی در فرایند تاریخی خودش همواره محل درگیری قدرت‌های توسعه‌طلب بوده است. اوج بحران از کودتای ۲۷ آوریل ۱۹۷۸، ۷ ثور ۱۳۵۷ کمونیست‌ها که زمینه اشغال نظامی شوروی را در ۱۹۷۹ فراهم نمود آغاز گردید. تاکنون که در ۲۰۲۲ قرار داریم، بیش از چهار دهه یعنی ۴۳ سال این کشور علیرغم ساختار غیر دموکراتیک، در جنگ و ناامنی سپری نموده که ۳۰ سال آن را اشغال نظامی به خود اختصاص داده است. با حضور نیروهای شوروی در افغانستان این کشور عملاً محل تقابل جنگ سرد در نظام بین‌الملل دوقطبی قرار گرفت، دولت و مجاهدین مهم‌ترین ابزاری این جنگ نیابتی بودند. با سقوط دولت نجیب‌الله که پاکستان در این منازعه نقش اصلی را داشت، مجاهدین پیشاور در تصاحب قدرت، افغانستان را در بحران جنگ داخلی فرو برد که نتیجه‌ای آن پدیده‌ای طالبان را در پی داشت.

طالبان به‌عنوان یک پدیده‌ای قومی با تغذیه بیرونی که برای پاکستان از اهمیت بالایی برخوردار است هدفش رسیدن به قدرت است. خط‌کشی‌های تند قومی و انحصارگرایی قدرت در افغانستان از ظرفیت‌های است که پاکستان از دوران مجاهدین و طالبان به‌خوبی استفاده نموده است. هرچند خروج غیرمسئولانه‌ای آمریکا از افغانستان رسیدن دوباره طالبان راه به قدرت سرعت بخشید اما تیم انحصارگرایی جمهوری‌ت که قدرت قوم را در انتخابات منزوی می‌دانست این بار تمام دستاوردهای گذشته را نابود و در نهایت قدرت را به قبیله و قوم واگذار نمود.

منابع و مأخذ

۱. انتشارات اداره اطلاعات همگانی سازمان ملل، نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، کلاه آب‌ها، ترجمه، علی میرسیدقاضی، تهران، قومس ۱۳۷۱.
۲. آندره بریگو، اولیویه روآ، جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت) مترجم، ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۳. جاناتان، استیل، سیاست خارجی شوروی، (دوران برژنف، آندره پف وچرنینکو) مترجم، سعید میرازی بهمن آقایی، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷.
۴. جیوستوزی، آنتونیو، افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ترجمه، اسدالله شفاهی، تهران، نشر عرفان، ۱۳۸۶.
۵. دیه‌گوردووز، سلیک‌اس، هاریسون، پشت پرده افغانستان، ترجمه، اسدالله شفایی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۹.
۶. رالف. اچ. ماگنوس، افغانستان (روحانی، مجاهد و مارکس)، مترجم، قاسم ملکی، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰.
۷. ستاهل، آلبرت ای (مجموعه مقالات) دومین سیمینار افغانستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
۸. طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان، ۱۳۸۴.
۹. گرومف، بوریس ارتش سرخ در افغانستان، مترجم، عزیز آریانفر، چاپ اول، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۷۵.
۱۰. مارتین یوانز، افغانستان، مردم و سیاست، ترجمه سیما مولایی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۶، ص، ۱۷۰.
۱۱. مارتین، لی‌جی، چهره جدید امنیت خاورمیانه، ترجمه: قدیر نصری، دانشگاه امام صادق (ع) پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۹.
۱۲. هلن کارر دانکوس، نه صلح نه جنگ، ترجمه، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۷.

